

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیةالله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

خدای متعال را سپاس می‌گوییم برای نصرت‌های متعددی که عنایت فرموده است که یکی
از مظاهر نصرت‌ها همین 13 آبان هست که خدای متعال عنایت فرمود و اسرار دشمنان و
کینه‌های پنهانی آن‌ها را آشکارتر فرمود. و امیدواریم که همه‌ی ما این شاءالله اقشار
مختلف به خصوص حوزویان معظم به دسائس دشمن و لایه‌های پنهانی او بیشتر توجه
داشته باشند و از ساده‌اندیشی در مواجهه با دشمنان اسلام این شاءالله مصونیت داشته
باشند.

بحث ما در این بود که تعارض ادله‌ی داله‌ی بر حجیت امارات و ادله‌ی داله‌ی بر اصول
مرخصه و اصول عملیه در موارد علم اجمالی چگونه می‌شود حل شود؟ مجموعاً گفتیم
سه راه حل وجود دارد. راه حل اول این بود که بگوییم اخبار داله‌ی بر ترخیص و اصول
عملیه اصلاً اطراف علم اجمالی را شامل نمی‌شود. بنابراین دلیل حجیت بیّنه یا طواهر و
امثال ذلک بلامعارض است و قهراً وقتی بلامعارض شد بیّنه دارد می‌گوید نجسی فی‌البین
هست یا فلان تکلیف فی‌البین وجود دارد. از آن طرف هم ادله‌ی مرخصه‌ای برای اطراف
نداریم؛ پس بنابراین منجز می‌شود و اگر اِتیان نکنیم قهراً مستحق عقوبت خواهیم بود.
سه بیان برای این که اصول عملیه در اطراف علم اجمالی جاری نمی‌شود بیان شد. یک
امر چهارمی هم وجود داشت که دیروز غفلت کردیم عرض کنیم امروز استدراک می‌کنیم.

امر چهارم این است که ما قرینه خارجی داریم بر این که اصول عملیه در اطراف علم
اجمالی جاری نمی‌شود حتی اگر آن معلوم بالاجمال ما معلوم تبعیدی باشد نه وجدانی، این
اخبار را قبلاً در بحث تنجیز علم اجمالی عرض کردیم و آن‌ها را مفصلاً بیان کردیم. همه‌ی
آن روایاتی که در آن جا آوردیم به درد این بحث این جا نمی‌خورد. اما بعضی از آن‌ها را
ممکن است بگوییم که برای این مقام هم مفید است. از جمله آن‌ها این روایت بود؛
روایت معتبره عمار ساباطی «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي حَدِيثٍ قَالَ: سُئِلَ عَنْ رَجُلٍ مَعَهُ
إِنَاءَانِ فِيهِمَا مَاءٌ وَقَعَ فِي أَحَدِهِمَا قَذْرٌ لَا يَذَرِي أُبْهُمَا هُوَ» دو تا إناء دارد؛ در آن دو تا إناء آب
هست و «وَقَعَ فِي أَحَدِهِمَا قَذْرٌ» و حالا این نمی‌داند که کدام یکی از این دو ظرف قذر در
آن واقع شده؟ «وَوَحَّصَتِ الصَّلَاةُ» وقت نماز هم رسید «وَوَلَّيْسَ يَقْدِرُ عَلَى مَاءٍ غَيْرِهِمَا»
این قدرت بر ماء دیگری هم ندارد. آبی که پیش او موجود است همین دو تا آبی است که
یکی از آن می‌داند «وَقَعَ فِيهِ قَذْرٌ». «قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُهْرِيقُهُمَا جَمِيعاً وَ يَتَيَمَّمُ». این دو تا
آب‌ها دیگر به درد نمی‌خورد. نه به درد وضو می‌خورد نه به درد آشامیدن می‌خورد نه به
درد تطهیر می‌خورد. این‌ها را بریزد دور «وَيَتَيَمَّمُ».

این روایت دلالت می‌کند بر این که در این جا اصالة الطهارة، استصحاب طهارت قاعده
حلیّت؛ این‌ها دیگر جاری نمی‌شود دیگه، اگر این‌ها در اطراف علم اجمالی جاری می‌شد

خب وظیفه او تیمم گرفتن نبود که، خب استصحاب طهارت این کأس را می‌کرد با آن وضو می‌گرفت یا آن یکی را استصحاب طهارت می‌کرد وضو می‌گرفت یا قاعده طهارت را جاری می‌کرد وضو می‌گرفت یا برای آشامیدن از آن استفاده می‌کرد؛ «کل شیء لک حلال» چرا امام می‌فرماید این‌ها را بریزید دور؟ پس این دلالت می‌کند که در این جایی که ما علم اجمالی داریم، اصول مرخصه جاری نمی‌شود ولو ادله‌ی اصول مرخصه فی نفسه اطلاق داشته باشد، اطراف علم اجمالی را بگوئیم می‌گیرد و از آن حرف‌های گذشته صرف‌نظر کنیم. اما این روایت حاکم است، توضیح می‌دهد، دارد بیان می‌کند که پیش شارع آن ادله این موارد را نمی‌گیرد.

خب این قلت که این روایت در جایی است که این شخص می‌داند، نگفته بیّنه قائم شد که قدری در احدهما واقع شده بلکه علم دارد که واقع شده است، پس به درد بحث ما نمی‌خورد. این به درد تنجیز علم اجمالی در موارد علم به...

س: وجدانی

ج: علم وجدانی؛ به آن موارد مربوط می‌شود. جواب این هست که این درست که او علم پیدا کرده است که آن قدر در یکی از این دو تا ظرف‌ها افتاده؛ اما آیا قذارت آن چیزی را که می‌گوید قذری در این دو تا افتاد حتماً قدر معلوم بالوجدان است؟ یا این که نه، ممکن است آن قدر معلوم بالوجدان نباشد بلکه بیّنه قائم شده بود که مثلاً این شیء متنجس است؛ آن افتاده در یکی از این دو تا، یا آن چیزی که به عنوان قدر می‌گوید افتاد علم وجدانی ندارد، ممکن است یک خبر ثقه‌ای و یک حجت شرعی‌ای دلالت کرده که این قدر است. مثلاً فرض کنید که واسطه سوم یا واسطه چهارم که محل خلاف است که واسطه سوم چهارم قدر می‌شوند یا نه؟ متقدر هستند؟ متنجس هستند یا نیستند؟ ما که نسبت به این علم وجدانی نداریم. بلکه این را به واسطه چه می‌گوئیم؟ اگر کسی بگوید به واسطه اطلاعات ادله می‌گوید، نه به واسطه این که یقین وجدانی دارد؛ فلذا محل اختلاف هم هست، از بعضی فقهاء واسطه سوم را مثلاً قدر نمی‌دانند یا مقدر نمی‌دانند یعنی منجس نمی‌دانند؛ پس واسطه چهارم متنجس نمی‌شود. حالا یک کسی می‌گوید آقا، الی آخر، هر چی واسطه هم بخورد، هزار تا واسطه هم بخورد متنجس می‌شود. پس بنابراین درست است که او علم پیدا کرده است، این جا علم وجدانی ظاهر کلامش این است که علم وجدانی دارد که ما هو قدر در یکی از این دو کأس‌ها افتاده، بیّنه خبر نکرده، اما در این جا جایی است که، از جاهایی است که علم وجدانی مفروض نیست که من به قذارت او دارم و امام استفسال فرمودند که خب تو این جا که می‌گویی قذری در یکی از این دو تا افتاد علم صد درصد داری که این قدر بوده یا این که نه، علم تعبیدی داشتی؟ به ترک استفسال امام(ع) فرمودند که هر دو آب‌ها را باید بریزید. پس بنابراین معلوم می‌شود آن اماره، اماره‌ای که قذارت را هم ایجاد می‌کند و به واسطه او ما علم پیدا می‌کنیم او در این مورد هم حجت است.

س: این خلاف ظاهر روایت نیست استاد؟

ج: نه،

س: وقتی می‌گوید افتاد، یعنی این که

ج: افتادنش قطعی است، قدر بودنش را داریم می‌گوئیم

س: می‌داند قذر است دیگه

ج: نه.

س: ظاهرش...

ج: نه ندارد که می‌داند قذر است؛ یعنی حجت دارد به این که قذر است. الان شما می‌آیید از، یک کسی از شما مسئله می‌پرسد می‌گوید آقا لباس من متنجس بوده نماز خواندم، معنایش این است که یعنی قطع به نجاست آن دارم یا نه، طبق ضوابط شرعی می‌گویم متنجس است؟

س: معنی آن این است که...

ج: هر دو را شامل می‌شود.

س: ... ظاهر

ج: ظاهرش هم نیست. ظاهر هم نیست؛ اگر گفته آقا، من با لباس متنجس نماز خواندم یعنی ممکن است توی آن لباس خانواده‌اش گفته ا این متنجس نیست، این را شامل نمی‌شود؟

س: سؤال را...

ج: رفیقش گفته این، هم حجره‌اش گفته این متنجس بوده؛ این را شامل نمی‌شود؟ اصلاً معلوم است که شامل می‌شود، شکی در این جهت نیست. وقتی می‌گوید در متنجس؛ یعنی چیزی که به حسب شرع باید گفت متنجس است. حالا إما به این که علم وجدانی بر او داشتم و إما به این که بی‌ثقه قائم شده بوده، خبر ثقه قائم شده بوده و سایر مثبتات تنجز بالاخره بوده فلذا من دارم می‌گویم.

س: استاد، اگر این طور هم باشد باز هم خلط مبحث است؛ یعنی بحث ما راجع به آن جایی است که این جا حالا موضوع یعنی ثابت شده، با هر چی ثابت شده، با اماره ثابت شده برای آن شخص سائل یا برای واقعاً قذر بوده و و خودش وجداناً تعبیر قذر بوده، این جا بحث ما مربوط نمی‌شود. این جایی است که اماره خود آن آخرین حلقه را ثابت کنیم بعد ببینیم که...

ج: این جا هم در نهایت؛ این که شما می‌دانید یک نجسی در بین هست، نتیجه تابع اخص مقدمات است دیگه، این که می‌دانید نجسی در بین هست به چه کسی مربوط می‌شود؟ به حجیت آن اماره مربوط می‌شود، به حجیت آن خبر ثقه مربوط می‌شود نه به علم وجدانی، پس جایی که معلوم بالاجمال شما یک معلوم بالاجمال وجدانی صد درصد نیست بلکه پایه‌اش بر یک امری است که ...، بله، وقوعش در این روایت این است که صد درصد آن هم واقع شد. این وقوعش این جا صد درصدی است.

س: همین است دیگه

ج: نه.

س: ... علم اجمال است...

ج: خوب دقت بفرمایید. وقوعش، اما این چیزی که واقع شد نجس بود؟ متنجس بود؟ اعم است. امام(ع) سؤال نفرمودند. آن چیزی که واقع شد، می‌دانی در این واقع شد آن امری بود که قطعاً متنجس بود یا نه، بر اساس امارات و حجج و این‌ها متنجس بوده؟ حتی استصحاب هم، شاید استصحاب کرده، استصحاب بقاء نجاست. این جا می‌گوید آقا قذری افتاد در این، پس بنابراین امام(ع) در جایی که معلوم بالاجمال شما چیز صد درصدی نیست؛ بلکه ممکن است از راه امارت و حجج به دست آمده باشد، این جا هم فرموده همین که علم اجمالی پیدا کردی پس باید چه کار کنی؟ منجز است و اصول در اطراف جاری نمی‌شود. این هم بیانی است برای این که بگوییم ما قرینه خارجیه داریم از آن‌ها هم صرف نظر بکنیم این چنین خواهد بود. منتها خبر این روایات، این سری روایات همان طور که در بحث تنجیز علم اجمالی بحث شد در قبال آن روایات دیگری داریم که دلالت می‌کند بر جواز ارتکاب؛ فلذا تعارض دارد این روایات با آن طایفه از... حالا آن جا یک بحث کردیم در آن جا که آیا این چنین هست؟ آن روایات واقعاً با این‌ها معارضه می‌کند یا آن یک مواردی بود که هر کدامش جواب خاص داشت در آن موارد، و دو؛ این که احتمال می‌دادیم آن جا که در باب... برای خصوص تیمم که امام فرموده است این آب‌ها را بریز، ممکن است این جا یک ویژگی و خصوصیتی داشته باشد و «و إن لم تجدوا ماء» مثلاً به این است که اصلاً مائی کأنه نباشد. حالا اگر کسی احتمال بدهد و نگوید این‌ها دیگر خلاف ظاهر است، خلاف و الغاء خصوصیت نکند خبر؛ اما اگر جواب معارضه را دادیم گفتیم که نه، آن روایت با این روایت معارضه نمی‌کند، آن‌ها مواردی است که اگر دقت بکنیم علم اجمالی منجزی وجود نداشته که امام(ع) می‌فرماید اشکال ندارد که یکی از جواب‌ها در آن روایات این بود و بگوید این روایت هم ظاهراًش که خصوصیتی ندارد. امام می‌فرماید «يُهْرِيقُهُمَا» خبر در تیمم چه لزومی دارد این آب وقتی قابل استفاده نیست باید بریزیم؛ کدام فقهی فتوا داده که اگر دو تا آب نجس داری باید این‌ها را بریزی، بعد بیایم وضو بگیریم؟ بیای تیمم بکنی، نه، خبر قابل استفاده نیست مثل این که نداری دیگه، این که بخواهیم بگوییم خصوصیتی در این جا وجود دارد و به خصوص وقتی دو تا آب بیشتر نیست می‌گوید آقا، وجود ندارد. خبر این برای آشامیدن بر فرض می‌شد استفاده کنی، برای کارهای دیگر می‌شد استفاده کنی چرا امام بفرماید که «يُهْرِيقُهُمَا» بنابراین این هم راه قابل توجهی است برای این که ما بگوییم به این که در اطراف علم اجمالی اصول عملیه جاری نمی‌شود. این بالاخره حالا سرخط یک فکر است که ما از این راه بگوییم. حالا شما در این راه بیشتر مطالعه بفرمایید، دقت بفرمایید. من در کلمات اصحاب ندیدم که این مسئله را به این شکل حل کرده باشند منتها این هم یک راه حلی است که ممکن است گفته بشود. حالا جای این دارد که روی آن بیشتر دقت بشود و بحث بشود.

س؟ «يُهْرِيقُهُمَا» کنایه از عدم استعمال در طهارت نیست؟

ج: نه دیگه، حضرت فرمودند بریزد کنار، دور بریزد دیگه، یعنی دو تا آب را بریزد. البته چرا، می‌فهماند که نباید ولی نه این که مدلول مطابقی مراد اصلاً نیست؛ این نیست که مدلول مطابقی... بله اگر برود بریزد کسی اشکال به او نمی‌کند و اگر واقعاً این‌ها ظاهر بود چرا امام(ع) امر به این احراق بفرماید؟ خبر اصراف هم هست برای این که... مخصوصاً در جایی که آب دیگری وجود ندارد؛ خبر این‌ها می‌خواهند بیاشامند، چه کنند؟ چرا امام به این جور کنایه بفرماید؟ خبر این راه اول.

راه دوم عبارت بود از این که بگوییم درست است؛ تعارض دارند این‌ها؛ اما ادله‌ی امارات مقدم هستند در اصول عملیه، برای این تقدیم باز وجوهی گفته می‌شود. وجه اول؛ حکومت است که این بیان رائجی است که ادله امارات؛ حکومت دارند بر ادله‌ی اصول عملیه، از این جهت مقدم می‌شوند. حالا چرا حکومت دارند؟ دیگه کلام طویل در آن که حالا وجه حکومت چیست؟ چه جوری می‌گویید این جا حکومت دارد؟ حالا یک وجه آن مثلاً این است که گفته می‌شود که ادله‌ی امارات در حقیقت طریق هستند، واقع‌نما هستند، احراز واقع می‌شود برای ما، پس به حسب قانون، شارعی که آمده امارات را طریق قرار داده گفته این‌ها واقع‌نما هستند، واقعیت را برای شما روشن می‌کنند، پرده از واقعیت برمی‌دارند، پس در حقیقت دارد می‌گوید یعنی شما قانوناً شک ندارید، این لسان جعل امارات درست است می‌گوید این حجت است عمل کن، این طریق است واقع را دریافتی، به خصوص بعضی از السنه‌اش «لیس لاحد التشکیک فی ما یرویه ثقاتنا» کسی حق ندارد وقتی ثقه ما می‌آید مطلبی را نقل می‌کند تشکیک کند و بگوید نمی‌دانم، شاید این جور نباشد. پس این لسان ادله حجت امارات می‌گوید شما واقع را دریافتید به حسب قانون و دیگه شک نیستی و حق نداری بگویی من شک دارم. خب پس می‌گوید، وقتی این جور شد پس بنابراین می‌گوید یعنی آن حرف‌هایی که ما برای حالت شک زدیم، احکامی که برای حالت شک گفتیم دیگه این جا نیست؛ تو نباید بگویی من شک دارم. اگر گفتیم که مشکوک حلال است ولی اماره قائم شده که این حرام است، تو نباید بگویی من وجداناً که شک دارم. پس آن ادله‌ای که می‌گوید مشکوک حلال است می‌توانم بخورم. می‌گوید نه، من مگر به تو نگفتم؟ مگر نگفتم وقتی ثقه معتمد آمد گفت که من گفتم حرام است حق نداری شک بکنی.

س: تشکیک در صدور است حاج آقا، ثقات ... نسبت به صدور بیانات از ما تشکیک نکنید نه نسبت به دلالت؛ دلالت که طئی‌الدلاله است. من خودم هم از امام بشنوم طئی‌الدلاله است چه برسد به این که کسی بگوید.

ج: بله، مقصود این است که این الفاظ از من صادر شده اما دلالتش چیه؟ عیب ندارد تشکیک کنید، خب چه فایده‌ای دارد؟ عجب است!

س: حجت قول ثقات یعنی نسبت به صدور

ج: آقا، این روایتی که می‌گوید «لیس لاحد التشکیک فیما یرویه ثقاتنا» یعنی صدوراً و دلالة،

س: آقا، دلالتش طئی است

ج: باشد. می‌گوید حق نداری، صدورش هم طئی است. صدورش هم طئی است. می‌گوید با این که صدورش طئی است قطع که نمی‌آورد شاید اشتباه دارد می‌کند

س: یعنی تشکیک... را رد نکنیم

ج: نه، نه، نه، تشکیک نکن یعنی رد نکن فقط.

س: ولی نگو معلوم نیست

ج: نه.

س: بگو صادر شده

س: چه فایده‌ای دارد...

ج: بله، این روایات در مقام بیان این است که یعنی باید طبق آن عمل نکنید نه این که همین! فقط بگویید لعل درست باشد. بله، یک روایاتی هست که می‌فرماید اگر خبری به دست شما...، یک آدمی آدم ثقه نیست یا نمی‌شناسید او را یا معنا را نمی‌فهمید. نگوید، آن روایت را طرد نکنید، نگوید امام فرموده؛ لعل فرموده، این را بگذارید تا این که خدمت امام رسیدید سؤال نکنید؛ ولی آن جا عمل نمی‌کنید.

س: حاج آقا، عمل می‌کنیم

ج: آن جا نه، عمل نمی‌کنیم آن جا، آن جا می‌گوید، آن جا اتفاقاً این است که اگر این جور چیزی شد طرد نکنید، بله لعل راست باشد. اما آن روایات که می‌گوید خبر ثقه حجت ...، «ما أَدْيَا عَنِّي فَعَنِّي يُوَدِّيَان» هر چی از جانب من می‌گویند واقعاً از جانب من دارد «فَعَنِّي يُوَدِّيَان» نه این که واقعاً در لوح محفوظ این‌ها معصوم هستند؛ یعنی شما بنا بگذارید که واقعاً از جانب من رسیده، نمی‌خواهد بگوید این‌ها معصوم هستند، واقعاً خطا نمی‌کنند، اشتباه نمی‌کنند، این السنه ادله‌ی حجیت امارات دارد می‌گوید که چی؟ دارد می‌گوید وقتی ثقه خبر داد، آدم معتمدی خبر داد، این‌ها حرف‌های ما تلقی بشود. دیگر نگوید شک دارم.

س: در چی حاج آقا؟ در

ج: در صدورش، در معنایش، در این‌ها،

س: بابا، «مُؤَدِّيَا عَنِّي فَعَنِّي يُوَدِّيَان» «عَنِّي يُوَدِّيَان» یعنی عَنِّي يصدران، این ...

ج: یعنی این حرف را.

س: بابا نه در ناحیه دلالة،

ج: لا حول و لا قوة الا بالله،

س: شما می‌خواهید بیاید هم دلالت را درست کنید هم صدور، نتیجه تابع اخص مقدمات است، هنوز دلالتش ظنی است. پس هنوز ما در ناحیه

ج: ما أَدْيَا عَنِّي فَعَنِّي يُوَدِّيَان این است که می‌گوید فلان شیء حلال است، فلان شیء حرام است، این ما أَدْيَا اوست. این ما أَدْيَا او که دارد می‌گوید این حرف، قال الصادق(ع) مثلاً فلان چیز حلال است، فلان چیز حرام است، فلان جا سجده سهو واجب است، فلان جا نمی‌دانم فلان

س: دلالت حرمت ... نص است حاج آقا، آن را فرموده... إِفْعَل مثلاً

ج: آقا عزیز! چرا این تشکیکات

س: آقا إِفْعَل آمد گفت، من چه کار کنم حاج آقا؟ إِفْعَل گفت، من بگویم ظاهر ظنی الدلالة یا بگویم قطعی؟

ج: بابا! اگر إفعال در معنای عرفی و لغوی‌اش یعنی واجب است انجام بدهی؛ این ما اُدی همین می‌شود. همین می‌شود. اگر گفتید توی بحث باید آن‌هايش را جاهای دیگر باید درست کنید که این کلام معنایش چیست؟ وقتی معنایش روشن شد به حسب موازین آخر، این ما اُدی می‌شود همین، این مطلبی که ظاهر از کلام است این است. اگر شما الان امروز فرمودید که آقا، فلانی آدم ثقه‌ای است، من به او اعتماد دارم، حرفی اگر نقل کرد از من؛ حرف من است. خب این یعنی چی؟ یعنی همین دیگه، آقای حاج شیخ کاظم خدا رحمت‌شان کند؛ می‌فرمود من از نجف که می‌خواستم بیایم آقای شاه‌رودی بله من فرمود ید تو ید من است. این ید تو ید من است یعنی چه؟ یعنی هر کار تو از جانب من انجام دادی معقول است، درست است، من قبول دارم. این جا هم یعنی همین، خب

س: جایگاه به اصطلاح فقه الحدیث و استنباط با اصل صدور تفاوت دارد حاج آقا

ج: ما که نمی‌گوییم تفاوت ندارد ولی می‌گوییم مدلول روایاتی که

س: وقتی ثابت شد مدلول دلالت؛ اگر مطابق ظاهر باشد علی عینی ولی اگر دلالتش التزامی بین باشد یا غیر بین باشد؛ این‌ها جای به اصطلاح تأمل دارد.

ج: بابا! هر چی که ما اُدی می‌گیرد او را، ما اُدی دلالت منطوقی را که می‌گیرد، دلالت مطابقی را می‌گیرد، اگر شما می‌گویید دلالت التزامی هم جزء ما اُدی است آن را هم می‌گیرد. اگر می‌گویید نیست نمی‌گیرد، این‌ها را در جاهای خودش باید بحث بشود. بحث در این است که آن جایی که اماره دارد ادله‌ی اماره آن را حجت می‌کند، ادله‌ی اماره دارد می‌گوید چی؟ می‌گوید این، تو به حسب قانون در محیط قانون و شرع تو دانا حساب می‌شوی، شاگ نیستی، پس این به لسان حال می‌گوید که آن جاهایی که ما گفتیم اگر شک داری فلان کار را بکن نه، آن‌ها این جا نیست. ما تو را شاگ نمی‌دانیم. این است وجه حکومت، می‌گوید از ادله‌ی حجیت امارات ما می‌فهمیم که شارع می‌خواهد بگوید احکامی که من روی شک و برای حالت عدم علم و حالت شک آوردم؛ وقتی اماره‌ای قائم می‌شود آن احکام دیگه در آن جا نیست.

س: حاج آقا، مفاد امارات درباره خصوصیات نیست که، مفاد امارات در علم اجمالی فقط همان حیثیت مشترک است. همان به میزان علم اجمالی در مورد خصوصیات که نیست که با جریان اصول مرخصه تنافی داشته باشد

ج: یعنی چه طور؟

س: یعنی وقتی اماره اقامه می‌شود، بین اقامه می‌شود، فقط می‌گوید که احدالطرفین، یعنی به همین میزان

ج: لازمه این چیست؟ مقتضای این حرف که یکی از این دو تا کأس نجس است چیست؟

س: ...

ج: یعنی باید اجتناب از این هم بکنم، اجتناب از این هم بکنم، مقتضایش این است دیگه؛ درست؟ او که می‌آید می‌گوید نه از این اجتناب بکن نه از این اجتناب بکن؛ با لازمه او درگیر می‌شود و تعارض بین‌شان انجام می‌شود.

س: جواب شهید صدر... هم ظاهراً همین را ... شهید صدر هم ... ایشان دارد جواب شهید صدر را می‌دهد، می‌گوید آن که حاکم است غیر از آن چیزی است که نسبت به اصول دارد، اصول ناظر به اطراف است، جاری می‌شود، اماره نسبت به جامع است. آن چیزی که نسبت به... جامع است نافع نیست در مورد افراد

ج: خب نه، ایشان اگر این مقصودشان بود حالا می‌گوییم، حالا هنوز ...، بله، همین را می‌خواستید بگویید؟

س: من حالا نمی‌دانم شهید صدر را، یک چیزی که می‌خواستم

ج: شما چه می‌خواستید بگویید؟

س: می‌خواهم بگویم ... امارات به بیش از جامع نمی‌خورد حاج آقا

ج: یعنی چه این؟ مقصودتان چیه بیش از جامع نمی‌خورد؟

س: یعنی آن چه که مفاد این بیّنه است یا مفاد آن اماره است فقط همین مقدار است که اخبار دارد می‌کند که یکی از این دو طرف، حالا ما کاری به لازمه‌اش نداریم، یکی از این‌ها

ج: نداری خب، نه، می‌خواهید بگویید تعارض این جا وجود ندارد یا می‌خواهید بگویید حکومت درست نیست؟ کدام را می‌خواهید بگویید؟

س: می‌خواهد بگوید که اماره

س: تعارض نیست

ج: تعارض نیست؟ چرا نیست؟

س: به خاطر این که او می‌خواهد بگوید که

ج: حالا دیدید که حرف ایشان با شهید صدر تفاوت می‌کند؟ شهید صدر می‌گوید تعارض هست.

س: ایشان بگوید

ج: ایشان می‌گوید، ایشان، نه، این حرف شهید صدر نیست. ایشان می‌گویند تعارض نیست. چرا؟ برای خاطر این که اماره آمده گفته یکی از این دو تا، با آن ادله‌ای که مرخص است چه تعارضی دارند؟ گفتیم تعارضش به خاطر این است که مدلول التزامی این، مدلول التزامی و لازمه قهری و عقلی این حجیت امارات این است که پس از اطراف باید چه کار کنی؟ اجتناب بکنی و مرخص نیستی.

س: آن اثری است که ما

ج: خیلی خب؛ بابا تعارض به اثر هم درست می‌شود دیگه، این، با این دو تا نمی‌شود هر دوی آن صادر باشد چون این را اگر شارع می‌گوید، حجت می‌کند فلان اثر را دارد. اثرش این است که باید از این‌ها اجتناب بکنی، این را صادر می‌شود از هیچ کدام نباید اجتناب بکنی؛ پس آن حرف را نباید زده باشد که چنین اثری را دارد. این معنی تعارض است دیگه.

خب پس این راه که آمدند از راه چی می‌خواستند بگویند؟ حل کردند مسئله را، معروف است در اصول شاید به حکومت؛ این جا شهید صدر قدس سره تفتن، می‌گوید این راه حل در مانحن فیه درست نیست. چرا؟ به خاطر این که حکومت در جایی که مصبّ حاکم و محکوم یک چیز باشد، اما اگر مصبّ حاکم و محکوم یعنی ما یسمی؛ شما نامش را می‌خواهید بگذارید حاکم و شما می‌خواهید نامش را بگذارید محکوم، مصبّ این‌ها دو چیز بود. خب چه ربطی به هم دارد که بخواهد این حاکم بر او باشد، او را تفسیر کند؟ این جا آن را که اماره قائم شده بر او؛ خصوصیت این کأس و این کأس که نیست. جامع را می‌گوید. بنابر تعبیر معروف که جامع را دارد می‌گوید. ولی اصول در خصوصیت این جا دارد جاری می‌شود، در خصوصیت آن جا دارد جاری می‌شود، این جا تعارض درست است ولی حکومت درست نیست. حکومت باید همان جایی را تفسیر کند که محکوم دارد آن جا می‌گوید. مثلاً مثل این که شما این کأس؛ بیّنه قائم شد که این کأس می‌گوید چیه؟ می‌گوید نجس است. متنجس است. «کل شیء لک حلال» می‌گوید این پاک است و حلال است. این جا درست است بگویند بیّنه حاکم برید است؛ چون هر دوی آن مال همین کأس است؛ موضوعش واحد است. آن دلیل حجیت بیّنه می‌گفت وقتی آدم ثقه و دو شاهد عادل گفتند این متنجس است؛ تو حق نداری شک بکنی، واقع به تو واصل شده به حسب قانون، پس بنابراین آن جا که من دارم می‌گویم اگر شک کردی حلال است؛ دیگه این جا را نمی‌گیرد، این جا را دارم می‌گویم واصلی، می‌دانی، شک نکن، این جا درست است چون مصبّ واحد است، یک چیز است.

س: ... واحد است یک سؤال؛ ما این جا باز هم اماره نسبت به جامع است

ج: کجا؟

س: همین جا، در موردی هم که می‌خواهید بیانات آخر را بفرمایید باز هم این جا بنا به بیانات دیگر جامع، جامع ما اماره داریم و شک بر مجرای شک و برائت احد اطراف یا تحد... اطراف است؟

ج: خب همین است. اشکال همین است دیگه

س: نه، می‌خواهم بگویم بنابر بیانات دیگر هم همین حرف است...

ج: چرا؟ بیانات دیگر چی بود؟

س: بعضی دیگر که مثلاً می‌گفت علم مثلاً علم، علم عرفی أخذ شده

ج: بابا، می‌گفت اطراف جاری نمی‌شود دیگه، آن بیانات دیگر، آن بیانات قبل، این بود که می‌گفتیم بابا؛ اصول عملیه به حکومت کار نداریم، می‌گفتیم اصلاً اصول عملیه اطراف را نمی‌گیرد پس طرفی برای ادله‌ی حجیت خبر، برای ادله‌ی امارات درست نمی‌شود که با هم تعارض کنند. اصلاً نگرفته آن جا را.

س: ... مثلاً مثل مرحوم امام فرمودش که

ج: مرحوم امام هم همین جور.

س: اعلی الا ...، مثلاً چیزها ... منظور امارات هم هست بنابر دو بیان دیگر، بنابر دو بیان

دیگر هم باز این اشکال هست

ج: نه، گفتیم آن جا تتمه داشت روی بیان حضرت امام؛ گفتیم چون عندالعرف حجت بر جامع حجت است بر این که اگر این، آن تفصیل داشت، تتمه داشت دیگه، آن جور بود دیگه، آن جا این جور بود که حضرت امام می‌فرمود چی؟ می‌فرمود «کل شیء لک حلال حتی تعلم أنه حرام» یعنی «حتی تقوم الحجة علی أنه حرام» درست؟ خب حالا شما این جا، آن جا بر جامع چی پیدا کردید؟

س: بیّنه

ج: بیّنه پیدا کردید. عندالعرف، عندالعرف علم و حجت بر جامعی که ممکن است این طرف باشد و آن جامع ممکن است این طرف باشد حجت است آن، حجت است بر این که اگر آن طرف را مرتکب بشوی و آن واقعی که علم اجمالی به آن پیدا کردی یا حجت اجمالی پیدا کردی در آن جا باشد شما آن جا معاقب هستی. پس چون عند ...، آن تتمه‌ای که آن جا داشت این بود که پس بنابراین چون حجت بر جامع لدی العرف حجت است بر این که اگر آن جامع درواقع آن طرفی باشد که تو مرتکب شده‌ای تو معذور نیستی، معاقب هستی، چون این چنینی است. تتمه را یادتان نرود. دیروز عرض کردیم. چون این چنینی است فلذا نه می‌توانیم به این طرف دلیل «کل شیء لک حلال حتی تعلم أنه حرام» تمسک کنیم چون احتمال می‌دهیم این جا حجت باشد و نه می‌توانیم به این طرف تمسک کنیم؛ یعنی به هر دو طرف که نمی‌توانیم چون می‌دانیم یکی از آن طرف‌ها حجت وجود دارد. بیاییم به خصوص این بگوییم تطبیق می‌کنیم ترجیح بلامرجح است. به خصوص این تطبیق کنیم ترجیح بلامرجح است فلذا روی مسلک مرحوم امام قدس سره هم همین جور می‌شود که به این بیان که دیروز عرض کردیم.

خب پس بنابراین راه دوم که این است که ما تعارض بدوی را می‌پذیریم؛ جواب این است که درست است تعارض بدوی دارند اما به حکومت ادله‌ی دالیه بر حجیت امارات بر ادله‌ی دالیه بر اصول مرخصه چه کار می‌کنیم؟ تعارض را حل می‌کنیم می‌گوییم آن‌ها تعارض بدوی بود، آن‌ها حاکم بر این‌ها هستند پس تعارض ندارند. این راه ولو راه مشهور و معرفی است در این ابواب؛ اما مشکلیش همان است که شهید صدر تفتن علیه چون موضوع‌هایش مختلف است، این جا معنا ندارد از راه حکومت بخواهیم

س: ... الان قبل مرحلة تقوم مرحلة التعارض التي يسلم بها ... احد المتعارضين و هو شمول ادلة الامارات لی اخبار الامار الاجمالي، يقول الآن مع غمض انظر عن المعارض الفرض الآخر، ما هو الاثر الشرعي او الاثر المترتب لأن يتعبدن الشارع بحجية الامارات في فرد التعلق هذا الجامع، اذا ثبت هناك اثر ... نقول ادلة اماره ... يقول حينئذ ثابت هناك ...

ج: اثر شرعی دیگری نمی‌خواهد. همین که قابلیت امتثال داشته باشد شارع به چیزی امر می‌کند که قابلیت امتثال دارد. شما آن را می‌توانی امتثال کنی یا نه؟ بله، به ترک هر دو طرف یا انجام هر دو طرف در واجبش به انجام هر دو، دیگه اثر آخری که نمی‌خواهد. شارع که می‌گوید إفعل کذا، یک اثر آخر نمی‌خواهد. خب دارد بعث می‌کند به این که آن که آن کار را انجام بدهد. این جا هم نسبت به جامع دارد می‌گوید آن جامع را ترک کن یا جامع نگویم بنابر مسلک محقق آقاضیاء که حق شاید آن است؛ می‌گوید آن با آن نجس واقعی که این جا هست؛ من جامع نمی‌گویم. آن نجس واقعی که این جا هست اجتناب کن از او، من می‌توانم این کار را بکنم یا نمی‌توانم این کار را بکنم؟ می‌توانم این را امتثال

کنم یا نه؟ همین که او را می‌توانم

س: ... کافی نیست؛ دارد الزام می‌کند. بعد شما از آن طرف با ادله ... می‌گویید نه، الزام هم ندارد.

ج: بله؟

س: نمی‌خواهد بگوید من یک چیزی

ج: نه، ایشان، اشکال ایشان را دارم جواب می‌دهم. بعد ادله

س: ... چه جوری می‌خواهد بگوید

ج: چه جوری نه، ایشان می‌گوید اثر دیگری باید داشت و اثر باید بگویم، اثر نمی‌خواهد.

س: اثر را شما نباید امکان بدهید... الزام است

ج: بابا اثر یعنی این جا یعنی قابل امتثال بودن، تکلیف بیش از این که قابل

س: ... قابل امتثال است. الزام قابل امتثال ... مرخص دارم

ج: عجب است واقعاً! مرخصش را که داریم جواب می‌دهیم. گیر همین هستیم که مرخص را ببینیم می‌آید یا نمی‌آید؟ اگر مرخص‌ها بیاید تعارض است، اگر یک جوری از گیر مرخص‌ها بتوانیم فرار کنیم که آن راه اول داشت به یک نحو فرار می‌کرد، راه دوم به نحو دیگری می‌خواهد فرار کند. قبول است. اگر مرخص‌ها بیایند تعارض می‌کنند. می‌خواهیم ببینیم مرخص می‌آید یا نمی‌آید؟ خب می‌گوییم مرخص در این جا این راه این است که نمی‌آید. چون آن حاکم بر این است، این جوابش این است که ایشان گفت.

راه دوم که راه خود شهید صدر قدس سره هست که در کتاب دروس فی علم الاصول، حلقات، ایشان فقط یک اشاره به آن کرده که ما از راه اخصیت بگوییم. اخصیت ادله‌ی امارات بر ادله‌ی اصول، از راه اخصیت بگوییم. خب این یک کلام خیلی مجملی است و فهم آن هم ابتداءً مشکل است. ادله‌ی امارات اخص مطلق است از ادله‌ی اصول یعنی چه؟ شما می‌خواهید قانون تخصیص را بفرمایید؛ این توضیحش را خود ایشان که یا لیت که این تعبیر را به کار نمی‌برد. مقصود ایشان از اخصیت؛ خودش فرموده نسبت عموم خصوص من وجه است. می‌خواهم بگویم همان ملاکی که در اخص مطلق وجود دارد، همان ملاک این جا هم وجود دارد که ما بگوییم ادله‌ی امارات مقدم است بر ادله‌ی اصول، خب چرا؟ لُبّ کلام ایشان، ملخص کلام ایشان این است که حالا این را باید توضیح داد چه جور می‌شود این است که بالاخره شارع ادله‌ی اصول را دارد، ادله‌ی امارات را هم دارد، ما اگر این دو تا دلیل که می‌دانیم از شارع صادر شده، در این که شکّ نداریم. هم امارات را می‌دانیم هم اصول را می‌دانیم. پس باید حالا که این دو تا را دارد یکی از آن دو بر دیگری مقدم باشد. در عرض هم نمی‌شود باشند چون تخالف دارند، مقتضاهای مختلف دارند، باید یکی از آن‌ها مقدم باشد. اگر ما بخواهیم بگوییم ادله‌ی اصول مقدم است لغویت ادله‌ی امارات لازم می‌آید و لا عکس، پس از این می‌فهمیم که ادله‌ی امارات بر ادله‌ی اصول مقدم است. این لُبّ کلام ایشان، حالا چرا؟ چرا اگر ادله‌ی اصول مقدم باشد بر ادله‌ی امارات؛ لغویت ادله‌ی امارات و حجیت امارات لازم می‌آید؟ این توضیحی

می‌خواهد که إن شاءالله می‌گذاریم برای جلسه بعد که حقش را بتوانیم ادا بکنیم. این را در صفحه جلد پنجم مباحث‌الاصول صفحه 549؛ یکی از جاهایی که ایشان این مطلب را توضیح داده این جا است. در بحوث هم هست؛ حالا من از مباحث فعلاً آدرس دادم.

س: جلد چند؟

ج: جلد پنجم است دیگه، که استصحاب است. ایشان در خاتمه استصحاب، در خاتمه استصحاب تنبیهاتی دارند. در خاتمه استصحاب یکی از بحث‌هایی که آن جا دارند این مسئله است و این خیلی هم این هم مسئله مهمی است که إن شاءالله حالا تفکر بفرمایید

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين.